

راهبرد «موازنه از راه دور» و سیاست خارجی امریکا (با تأکید بر غرب آسیا)

مجید فرخی چشمه سلطانی^۱

سعید عطار^۲

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۷/۰۱/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۹/۰۶

فصلنامه آفاق امنیت / سال یازدهم / شماره سی و هشتم - بهار ۱۳۹۷

چکیده

درس‌های امریکا از جنگ‌های مستقیم به‌خصوص در غرب آسیا، به سیاست‌گذاران این کشور نشان داد که مداخله‌های مستقیم به‌غیراز هزینه‌های سنگین مالی و تلفات انسانی، دستاورد دیگری برای آنان ندارد. از این‌رو، راهبرد سیاست خارجی امریکا به راهبرد «موازنه از راه دور» تغییر کرده است. راهبرد موازنه از راه دور به‌عنوان یک راهبرد جهانی، بر این اصل تأکید دارد که امریکا باید با روش‌های کم‌هزینه‌تر، تحولات سه منطقه مهم اروپا، شرق آسیا و غرب آسیا را مدیریت کند. راهکار پیشنهادی این راهبرد، استفاده از قدرت هم‌پیمانان در مناطق برای موازنه با قدرت متخاصم هژمونی طلب است. مقاله حاضر تلاش می‌کند با استفاده از روش توصیفی و مطالعات اسنادی، ضمن تشریح مفهومی راهبرد موازنه از راه دور به این پرسش پاسخ دهد که چرا سیاست‌گذاران امریکا تصمیم به استفاده از راهبرد مذکور گرفته‌اند. علاوه‌براین، پژوهش حاضر به تحلیل وضعیت فعلی هر یک از این سه منطقه به‌خصوص غرب آسیا و برنامه‌های آتی امریکا در غرب آسیا می‌پردازد. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که گرایش امریکا به راهبرد موازنه از راه دور، نه صرفاً نتیجه شکست سیاست گذشته غرب آسیایی این کشور و هزینه بالای راهبرد دخالت مستقیم، بلکه این راهبرد، نتیجه محاسبات سیاست شرق دور امریکا نیز بوده است.

واژگان کلیدی: راهبرد موازنه از راه دور، سیاست خارجی امریکا، اروپا، شرق آسیا، غرب آسیا

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

farrokhi_majid@yahoo.com

s.attar@yazd.ac.ir

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه یزد

۲. استادیار گروه حقوق و علوم سیاسی دانشگاه یزد

مقدمه

به دلیل اهمیت غرب آسیا، قدرت‌های بزرگ جهان همواره توجه زیادی به این منطقه داشته و دارند. خلأ قدرتی که پس از خروج بریتانیا در منطقه به وجود آمد، امریکا را بر آن داشت که تلاش بیشتری برای استفاده از فرصت‌های ژئوپولیتیکی و ژئواکونومیکی غرب آسیا به کار بندد؛ منطقه‌ای که در کنار دارا بودن سهم بسزایی از انرژی‌های فسیلی جهان، موقعیتی خاص در نزاع جنگ سرد داشت. همچنین، تلاش برای حفظ اسرائیل (رژیم اشغالگر قدس) در یک محیط پیرامونی خصمانه، همواره جزء منافع آشکار امریکا در غرب آسیا به‌شمار می‌آمد.

این منطقه با اهمیت جهان، همواره دستخوش تحولات بی‌شمار بوده است؛ تحولاتی که در دهه‌های اخیر موجب شد تصمیم‌سازان امریکا برای حفظ منافعشان در این منطقه به مرور توان نظامی خود را در غرب آسیا تقویت نمایند. برخی از این تحولات عبارت بودند از: جنگ‌های اعراب با اسرائیل (رژیم اشغالگر قدس)، بحران انرژی، جنگ‌های داخلی در کشورهای لبنان، عراق، یمن و اردن، وقوع انقلاب اسلامی ایران، جنگ نفت و اشغال کویت توسط عراق، آغاز جنگ ایران و عراق، ظهور گروه‌های بنیادگرا در منطقه و...

نگاهی به هزینه‌های نظامی - امنیتی که امریکا در دهه‌های اخیر در غرب آسیا صرف کرده، گویای بی‌سابقه بودن آن در تاریخ این کشور است. این کشور مبالغ هنگفتی در جنگ‌های افغانستان و عراق هزینه کرد و تلفات انسانی سنگینی نیز متحمل شد. مجموع این عوامل چالشی جدی پیش روی سیاست‌گذاران امریکایی قرار داد و آنها را مجبور کرد تا در سیاست‌های غرب آسیایی خود بازنگری جدی انجام دهند. یکی از گزینه‌های تغییر سیاست‌های غرب آسیایی امریکا، استفاده از راهبرد «موازنه از راه دور» بود.

از منظر «راهبرد موازنه از راه دور»^۱، غیر از نیمکره غربی که تحت تسلط امریکاست، سه منطقه مهم دیگر در جهان وجود دارد؛ اروپا، شرق آسیا و غرب آسیا. در اروپا و غرب آسیا تهدیدی جدی برای هژمونی امریکا در جهان در دهه‌های آتی وجود نداشت؛ اما در شرق آسیا تحولاتی در حال رخ دادن بود که هژمونی امریکا را با تهدید مواجه می‌کرد. در این منطقه، چین با سرعت قابل توجهی در حال رشد و توسعه بود و تحلیلگران امریکایی احتمال می‌دادند که این کشور به قدرت هژمون آسیا و در مرحله بعد، جهان تبدیل شود. بنابراین، براساس راهبرد «موازنه از راه دور» سیاست‌گذاران امریکایی بسیار نگران

۱. موازنه از راه دور (strategy of offshore balancing) به راهبردی اشاره دارد که در تحلیل‌های واقع‌گرایانه در روابط بین‌الملل مورد استفاده قرار می‌گیرد که براساس آن یک قدرت بزرگ با استفاده از قدرت‌های منطقه‌ای [متحد خود] به مقابله با ظهور یک قدرت بالقوه متخاصم می‌پردازد.



هژمونی‌طلبی چین در مناطق مختلف بودند.

از طرفی، غرب آسیا در گذشته هزینه‌های سنگینی به دولت‌مردان امریکایی تحمیل کرده و هم‌اکنون نیز نمی‌توان چشم‌انداز روشنی برای آینده این منطقه متصور بود. درس‌هایی که امریکایی‌ها از جنگ‌های غرب آسیا فرا گرفتند به آنها نشان داد که مداخله در جنگ‌های غرب آسیا غیر از هزینه‌های سنگین و تلفات نظامی، دستاوردی برای آنان ندارد. از این‌رو، طبق راهبرد «موازنه از راه دور»، امریکا از طریق هم‌پیمانان منطقه‌ای به مدیریت تحولات غرب آسیا می‌پردازد. بدین صورت، علاوه بر اینکه هزینه‌های ناشی از بحران‌ها توسط متحدان منطقه‌ای صرف می‌شود، به اعتبار سیاسی این کشور نیز لطمه‌ای وارد نمی‌شود. از طرف دیگر، این فرصت برای امریکا به‌وجود می‌آید که تمرکز خود را معطوف مهار چین کند. پژوهش حاضر تلاش می‌کند از طریق تشریح راهبرد «موازنه از راه دور» توضیح دهد که چرا راهبرد غرب آسیایی امریکا پس از روی کار آمدن اوباما تغییر کرده است و تغییرات مذکور چه مزایا و امتیازاتی برای امریکا به‌همراه خواهد داشت؟

چارچوب نظری

امریکا در دهه‌های اخیر هزینه‌ای سنگین برای تحقق اهداف خود در مناطق مختلف به‌ویژه غرب آسیا صرف کرده است که علی‌رغم هزینه‌های سنگین و تلفات زیاد، توفیق چندانی در دستیابی به اهدافش نداشته است. لذا از نظر افرادی چون «استفان والت» و «جان مریشایمر» - که از حامیان الگوی واقع‌گرایی سیاسی و راهبرد موازنه از راه دور به‌حساب می‌آیند - منافع حیاتی در امریکا دربرگیرنده مواردی چون «تأمین امنیت»، «رفاه اقتصادی» و «ارزش‌های اساسی امریکا و متحدان این کشور در اروپا، شرق و غرب آسیاست». بنابراین، راهبرد موازنه از راه دور به امریکا این امکان را می‌دهد تا ضمن دورماندن از مناقشه‌ها، منافع حیاتی خود را تأمین کرده و تنها زمانی از نیروهای نظامی خود استفاده کند که ضرورتی حیاتی وجود دارد. به‌طور خلاصه، امریکا با واگذاری مسئولیت به دیگران، آنها را درگیر منازعات کرده و خود از دور آنها را کنترل می‌نماید (محمدزاده ابراهیمی و دیگران، ۱۳۹۵: ۹۷).

دولت امریکا در زمان اوباما توانست با اتخاذ این راهبرد، هزینه‌های نظامی خود را تا حد زیادی کاهش داده و تمرکز خود را بر حل مسائل داخلی قرار داد. با توجه به اینکه کشور امریکا توسط اقیانوس‌ها محصور شده است، تهدیدی از جانب همسایگان خود حس نمی‌کند. لذا دخالت امریکا فقط در مواردی توجیه دارد که منافع و امنیت آن با تهدیدی روبه‌رو باشد. از همین‌رو، به اعتقاد افرادی همچون «والت» و «مریشایمر» (۲۰۱۶) امریکا

باید تسلط خود را در نیمکره غربی حفظ نماید. از نظر آنها، امریکا تعهدی در قبال «دموکراسی‌سازی» سایر نقاط دنیا ندارد.

راهبرد موازنه از راه دور نه تنها به معنای انفعال امریکا در مدیریت مناطق مختلف جهان نیست، بلکه با مدیریت فعال این کشور موجب ممانعت از ظهور یک قدرت هژمونی طلب در نقاط بااهمیت دنیا می‌شود. به عبارت دیگر، از طریق ایجاد موازنه بین قدرت‌های منطقه‌ای در اروپا، شرق و غرب آسیا، اجازه تسلط به هیچ‌یک از آنها داده نمی‌شود. طبق این راهبرد، حتی اگر قرار باشد امریکا در منازعات به‌طور مستقیم مداخله نماید، باید آخرین کشوری باشد که این کار را انجام می‌دهد. در واقع، حامیان این نظریه معتقدند امریکا باید «پایان‌دهنده جنگ» باشد نه «آغازگر» آن. بدین‌صورت، تمام هزینه‌ها و تلفات متوجه کشورهای همان منطقه خواهد شد و در نهایت امریکا بدون صرف هیچ هزینه‌ای، به‌عنوان ناجی شناخته می‌شود (آهوپی، ۱۳۹۵: ۵۱).

حضور امریکا در غرب آسیا: مسیرهای طی شده

پس از اعلام خروج بریتانیا از سرزمین‌های شرق سوئز در سال ۱۹۶۸، به‌دلیل اهمیت ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک غرب آسیا و خلیج فارس، امریکا تلاش خود را به‌منظور نفوذ مؤثر و تضمین منافع غرب در منطقه غرب آسیا آغاز کرد. در دهه ۱۹۷۰ رئیس‌جمهور وقت امریکا (نیکسون)، سیاست دوستونی برای غرب آسیا درپیش گرفت. براساس این سیاست، دولت‌های ایران و عربستان سعودی به‌عنوان دو ستون اصلی برنامه‌های امریکا، وظیفه حراست و پرکردن خلأ قدرت را در منطقه خلیج فارس عهده‌دار شدند (گوهری‌مقدم، ۱۳۹۲: ۱۲۰). براساس این سیاست، امریکا با اعطای کمک‌های اقتصادی و نظامی به این دو کشور، آنان را به‌عنوان ابزار تأمین امنیت در کل منطقه تقویت می‌کرد و بدین‌ترتیب، حضور مستقیم در منطقه گزینه مطلوب امریکا محسوب نمی‌شد. همکاری نزدیک امریکا با ایران و عربستان به‌عنوان پایه‌های ثبات منطقه، راهبرد اصلی امریکا برای غرب آسیا بود.

به‌طور کلی در بازه زمانی دهه‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰، برخلاف رویکرد امریکا در شرق آسیا و اروپا که مبتنی بر استقرار گسترده نیروهای نظامی در این مناطق بود (به‌عنوان «موازنه‌گر خارجی»)، ترجیح می‌داد نیروی نظامی کمی در منطقه غرب آسیا داشته باشد و بیشتر از متحدان منطقه‌ای برای پیشبرد اهداف خود استفاده کند. در همین راستا، امریکا در کنار حمایت از ایران و عربستان، از اسرائیل به‌عنوان دولتی که با متحدان عرب شوروی در منطقه مقابله می‌کند، حمایت می‌کرد. در خلیج فارس نیز واشنگتن سعی داشت موازنه قوا را برقرار سازد. در زمان جنگ ایران و عراق، امریکا جانب عراق را گرفت و پس از آن در



جریان حمله عراق به کویت، آمریکا مقابل عراق قرار گرفت (Walt, 2016). این مانورهای سیاسی و تغییر مواضع، نشان‌دهنده انعطاف راهبردی آمریکا در مواجهه با چالش‌های متعدد غرب آسیا بود.

با پایان جنگ سرد، انتظار می‌رفت که مداخله آمریکا در غرب آسیا کاهش پیدا کند؛ چراکه دیگر تهدیدی خارجی وجود نداشت. با این وجود، نقش آمریکا در غرب آسیا گسترده‌تر شد. راهبرد «مهار دوگانه»^۱ که کلینتون آن را جایگزین موازنه قوا کرد، آمریکا را در نقش پلیس منطقه‌ای قرار داد. به گفته استفان والت (۲۰۱۶) این سیاست، آمریکا را ناگزیر به حفظ تعداد قابل توجهی از نیروهای زمینی و هوایی در عربستان کرد. همین اقدام زمینه‌های رادیکالیزه شدن منطقه، تقویت گروه‌های رادیکال اسلام‌گرا و طرح‌ریزی نقشه حمله به آمریکا در ۱۱ سپتامبر را فراهم آورد.

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، رویکرد آمریکا در غرب آسیا تغییر پیدا کرد و مبارزه با تروریسم، به اولویت اصلی سیاست خارجه این کشور بدل شد. در همین راستا بود که حملات مستقیم نظامی به کشورهای عراق و افغانستان انجام شد. حادثه مذکور به آمریکا فرصت داد تا به منظور تثبیت برتری خود با استفاده از سیاست حمله «پیش‌دستانه»^۲ اقدام به مبارزه با تروریسم کند. در واقع، می‌توان گفت راهبرد «بازدارندگی» که در زمان جنگ سرد از آن استفاده می‌شد، جای خود را به راهبرد «مداخله‌گرایی فزاینده» داد (متقی و دیگران، ۱۳۸۹).

اما با گذشت چند سال از حمله به افغانستان و عراق و عدم حصول نتایج ملموس، تغییرات راهبردی جدیدی در راهبرد این کشور ایجاد شد. در دوران اوباما، راهبرد جدیدی با عنوان «جنگ جانشین»^۳ (نوعی جنگ نیابتی) در قبال تحولات رخ داده از شمال آفریقا تا منطقه شامات و خلیج فارس در پیش گرفته شد. به‌طور کلی با آشکارسازی تبعات جنگ، آمریکا از مداخله مستقیم در تحولات پرهیز می‌کرد. براساس راهبرد «جنگ جانشین»، استفاده از حملات هوایی با هواپیماهای بدون سرنشین به منظور کاهش خطر تلفات نیروی انسانی برای مقابله با تروریست‌ها در افغانستان و پاکستان و تمرکز بر استفاده از نیروی هوایی در لحظات به‌شدت حیاتی (یا سیاست نظامی با عنوان «دخالت نظامی بدون نیروی زمینی») در دستور کار آمریکا قرار گرفت (Krieg, 2016).

شکست «استراتژی بزرگ»: به سوی موازنه از راه دور

مسیرهای طی شده آمریکا در زمین غرب آسیا، درس‌های تاریخی برای دولت و افکار

1. Dual Containment Policy
2. Preemptive war
3. War by surrogate

عمومی این کشور داشته است. یکی از این درس‌ها، تضعیف پشتوانه‌های عمومی سیاست خارجی غرب آسیایی امریکا برای اتخاذ «استراتژی بزرگ»^۱ بود. طبق یافته‌های افکارسنجی مؤسسه تحقیقاتی «پیو»^۲ در آوریل ۲۰۱۶ در مورد استراتژی بزرگ، ۵۷ درصد شهروندان امریکایی اعلام کردند که «امریکا باید به مشکلات داخلی خودش بپردازد و به دیگران هم اجازه بدهد که خودشان مشکلاتشان را حل کنند». نکته مهم در ارتباط با چنین دیدگاهی این است که در جریان تبلیغات دوره اخیر ریاست‌جمهوری امریکا (۲۰۱۶)، تقریباً تمام کاندیدهای ریاست‌جمهوری از جمله دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور کنونی، به‌صراحت از چنین دیدگاهی حمایت کردند (Krauthammer, 2016).

به اعتقاد تحلیل‌گران برجسته‌ای از جمله استفان والت و جان مرشایمر^۳ (۲۰۱۶)، علت عدم تمایل امریکایی‌ها به استراتژی بزرگ، ناکارآمدی آن در ربع قرن گذشته بوده است. دلایل مختلفی برای ناکارآمدی استراتژی بزرگ در نقاط مختلف دنیا برشمرده شده است؛ از گسترش زرادخانه‌های هسته‌ای در هند، پاکستان و کره شمالی تا ضمیمه‌شدن کریمه به روسیه و ظهور داعش، مثال‌هایی از ناکامی استراتژی بزرگ امریکا هستند. از نظر آنها، شکست‌های مذکور نتیجه طبیعی راهبرد نادرست برتری لیبرالی امریکاست که سالیان طولانی توسط دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان دنبال شده است. براساس «استراتژی بزرگ»، این کشور تلاش کرده است تا با استفاده از قدرت خود علاوه بر حل تمام مشکلات جهان، نظم جهانی مبتنی بر نهادهای بین‌المللی، حاکمیت دولت‌ها، بازار آزاد و احترام به حقوق بشر را ایجاد کند.

درمقابل، راهبرد «موازنه از راه دور» بر این فرض استوار است که امریکا باید به‌جای دنبال‌کردن اهداف جاه‌طلبانه برای بازسازی سایر جوامع، تمرکز خود را معطوف حفظ تسلط بر نیمکره غربی و مقابله با کشورهایی کند که به‌دنبال هژمون‌شدن در اروپا، شرق آسیا و غرب آسیا هستند (Schwartz & Layne, 2002). به‌عبارت‌دیگر، امریکا به‌جای تلاش برای سیاست‌گذاری برای کل جهان، باید ضمن تمرکز بر مسائل داخلی خود، کشورهای دیگر را وارد مدیریت تحولات منطقه‌ای کرده و تنها در صورت لزوم به‌طور مستقیم مداخله کند (Posen, 2013: 2). به‌عبارت‌دیگر، هدف اصلی راهبرد موازنه از راه

۱. در امریکا، استراتژی بزرگ (Grand Strategy) به طیف‌های وسیعی از اقدامات راهبردی در حوزه سیاست خارجی اشاره دارد که در یک مورد خاص، اتخاذ می‌شود. در میان افکار عمومی، استراتژی بزرگ کنایه از دخالت مستقیم در تحولات سایر کشورهاست.

۲. مرکز تحقیقاتی پیو (Pew Research Center) یک اندیشکده آمریکایی مستقر در واشینگتن دی. سی. است که به ارائه اطلاعات درباره مسائل، نگرش‌ها و روندهای شکل‌دهنده به آینده امریکا و جهان می‌پردازد.

3. John J. Mearsheimer



دور، حفظ قدرت امریکا و تسلط آن بر جهان با روش‌هایی کم‌هزینه‌تر از گذشته است. این امر نه با اقدامات پرهزینه موجود در استراتژی بزرگ بلکه تنها از طریق راهبرد موازنه از راه دور محقق خواهد شد (Walt & Mearsheimer, 2016: 71).

نظریه‌پردازان موازنه از راه دور (Bacevich, 2013: 142) برخلاف انزوگرایان^۱ بر این باورند که سه منطقه مهم برای امریکا عبارتند از اروپا، شرق آسیا و غرب آسیا. اهمیت دو منطقه اول به دلیل حضور مراکز اصلی قدرت صنعتی و حضور سایر قدرت‌های جهان و منطقه سوم به دلیل تولید ۳۰ درصد از نفت جهان و رژیم صهیونیستی است. آنچه که برای امریکا در اروپا و شرق آسیا نگرانی محسوب می‌شود، عبارت است از ظهور یک هژمون منطقه‌ای که بتواند بر آن مناطق غالب شود. چنین قدرتی می‌تواند نفوذ اقتصادی زیادی داشته باشد، سلاح‌های پیشرفته‌ای تولید و در سراسر جهان قدرت‌سازی کند.

بنابراین، هدف اصلی امریکا در اروپا و شرق آسیا باید حفظ تعادل منطقه‌ای باشد. از آنجاکه اکنون روسیه و چین دو قدرت آن مناطق به حساب می‌آیند، امریکا باید کاری کند که این دو کشور به جای فکر کردن به نیمکره غربی، نگران همسایگان خود باشند. در مورد غرب آسیا نیز امریکا نگران ظهور قدرتی است که به جریان آزاد نفت آسیب وارد کرده، اقتصاد جهان را با خلل مواجه و امنیت متحدان امریکا را تهدید کند.

راهبرد موازنه از راه دور تأکید دارد، اگرچه صلح، امری مطلوب است اما امریکا نمی‌تواند به تنهایی آن را ایجاد کند. از این رو، اگرچه امریکا از منازعه در هیچ نقطه‌ای از جهان استقبال نمی‌کند، اما درعین حال نمی‌تواند با استفاده از ابزارهای اقتصادی و دیپلماتیک خود مانع جنگ شود. طبق این راهبرد، امریکا باید تنها در اموری مداخله کند که برای منافع این کشور ضروری است (Deni, 2014: 69). بنابراین، امریکا موقعیت نظامی خود را با توجه به توزیع قدرت در این سه منطقه مذکور تنظیم می‌کند. اگر هژمون بالقوه‌ای در اروپا، شرق آسیا و غرب آسیا وجود نداشته باشد، دلیلی برای اعزام نیروهای زمینی و هوایی به آنجا وجود ندارد و تبعاً نیازی به گسترش توان نظامی نیست. اگرچه امریکا می‌تواند در صورت به وجود آمدن خطر شکست در جنگ‌های منطقه‌ای، از متحدانش حمایت کند اما درعین حال باید از افزایش بی‌رویه اعزام نیرو به این مناطق اجتناب کند. امریکا می‌تواند پایگاه‌های کوچک نظامی، امکانات جمع‌آوری اطلاعات و تجهیزات مورد نیاز را در مناطق مختلف مستقر کند، اما مسئولیت امور به خود قدرت‌های منطقه‌ای واگذار می‌شود. تنها در صورتی که قدرت‌های منطقه‌ای (متحد امریکا) فاقد توان لازم برای مهار آن هژمون بالقوه باشند، امریکا از طریق اعزام میزان کافی از نیرو به آن مناطق، اقدام به حفظ توازن به

نفع خود خواهد کرد (Layne, 2007).

موازنه از راه دور در غرب آسیا: سیاست‌ها و مصادیق

همان‌طور که پیش‌ازاین اشاره شد، هزینه‌های سنگین حضور نظامی امریکا در جنگ‌های افغانستان و عراق، سیاست‌گذاران این کشور را به تغییر رویکرد در غرب آسیا وادار کرد. دولت اوباما با اذعان به اینکه تداوم سیاست حضور مستقیم، عاملی مضر برای منافع ملی این کشور است، بر تغییر نوع حضور امریکا از حضور مستقیم به «انتخاب جایگزین» برای امریکا در منطقه تأکید داشت. ازاین‌رو، برای جلوگیری از تحمیل هزینه‌های سنگین به امریکا، سیاست‌گذاران این کشور راهبرد موازنه از راه دور درپیش گرفته‌اند که به‌جای حضور پرهزینه مستقیم، تحولات منطقه را از طریق خود کشورهای منطقه مدیریت کند (Krieg, 2016: 103). اجرای این راهبرد در منطقه غرب آسیا، مستلزم درپیش گرفتن مجموعه سیاست‌هایی است که ماهیت سیاست غرب آسیایی امریکا را تغییر داده است.

۱. کاهش حضور نیروهای نظامی

سیاست‌گذاران امریکا در راستای تغییر راهبرد غرب آسیایی خود، در دسامبر ۲۰۰۷ دستور خروج از عراق را صادر و تمام نیروهای خود را تا دسامبر ۲۰۱۱ از این کشور خارج کردند. در تاریخ ۱۹ آگوست ۲۰۱۰، گروهان دوم پیاده نظام تیپ چهارم رزمی امریکا آخرین گروه نظامیانی بودند که از عراق خارج شدند. اوباما نیز در یک سخنرانی در دفتر کار خود در تاریخ ۳۱ آگوست ۲۰۱۰ اعلام کرد: «مأموریت نظامی امریکا در عراق به پایان رسیده و عملیات آزادسازی عراق خاتمه یافته است. ازاین‌پس، مردم عراق مسئولیت اصلی امنیت کشورشان را برعهده خواهند داشت» (Londoño, 2010).

کاهش حضور نیروهای نظامی در افغانستان و عدم دخالت این نیروها در جنگ‌های این کشور با طالبان را می‌توان گواه دیگری از تغییر رویکرد امریکا در منطقه غرب آسیا دانست. در تاریخ ۲۷ ژانویه ۲۰۱۴ تعداد نیروهای امریکایی حاضر در افغانستان به ۳۶۵۰۰ نفر تقلیل یافت. این در حالی بود که پس از حادثه یازده سپتامبر و حمله هوایی امریکا و بریتانیا در تاریخ هفتم اکتبر ۲۰۰۱ به مواضع طالبان، تعداد نیروهای امریکایی حاضر در این کشور روزبه‌روز افزایش می‌یافت (MacAskill E, 2009). روند خروج نیروهای امریکایی از افغانستان از ۲۱ ژوئن ۲۰۱۱ و با سخنرانی باراک اوباما آغاز شد. وی در سخنرانی خطاب به ملت امریکا برنامه خروج تدریجی نیروها از افغانستان را اعلام کرد و گفت که تا اواخر سال ۲۰۱۱، تعداد ده هزار سرباز از افغانستان خارج و تا تابستان ۲۰۱۲ نیز ۲۳ هزار سرباز دیگر این کشور را ترک می‌کنند. خروج نهایی نیروهای امریکایی که قرار بود در سال



۲۰۱۴ انجام شود، با بی‌ثباتی شدید دولت این کشور تا دسامبر ۲۰۱۶ به تعویق افتاد و نهایتاً در تاریخ مذکور نیروهای امریکایی خاک افغانستان را ترک کردند و تنها ۸۴۰۰ نفر صرفاً برای اهداف مستشاری در این کشور باقی ماندند (Henriksen, 2017). هرچند براساس راهبرد جدید ترامپ در مورد افغانستان، امریکا در نبردهای نیروهای افغان با طالبان مشارکت بیشتری خواهد داشت، اما براساس این راهبرد نیز دولت امریکا تنها به‌عنوان یک پشتیبان عمل خواهد کرد.

بنابراین، سیاست‌مداران امریکایی به‌صراحت اراده خود را برای خروج از جنگ‌های هزینه‌بر و غیرضروری اعلام کرده و درمقابل، به سیاست چندجانبه‌گرایی و اتکا به هم‌پیمانان روی آورده‌اند تا از این طریق، پرداخت هزینه‌های جنگ را نیز به متحدان و شرکای خود واگذار کنند (Dueck, c. 2011).

۲. عدم مداخله مستقیم در جنگ منطقه‌ای

تحولات لیبی، یکی از نمونه‌هایی است که نشان‌دهنده تغییر روش مداخله امریکا در تحولات منطقه غرب آسیا است. امریکا در ارتباط با بحران لیبی، توانمندی هوایی متحدانش در غرب آسیا را تقویت و امکانی فراهم آورد تا نیروهای نظامی قطر و امارات بتوانند مخالفان لیبیایی را به‌عنوان نیروی زمینی مکمل حملات هوایی آموزش دهند (Krieg, 2016). هرچند درنهایت، رژیم لیبی با حمله نظامی ناتو سقوط کرد اما در این حمله نیز دولت‌های اروپایی مانند بریتانیا و فرانسه نقش مهم‌تری از امریکا داشتند.

سیاست امریکا در قبال تحولات سوریه نیز مثالی است که تغییر رویکرد این کشور و عدم تمایل سیاست‌گذاران آن را برای درگیری در مسائل این منطقه نشان می‌دهد. اوپاما پس از آغاز جنگ داخلی سوریه، در یک کنفرانس خبری در «استکهلم» که در تاریخ بیستم آگوست ۲۰۱۲ برگزار شد، «خط قرمزی» برای «بشار اسد» تعیین کرد که طبق آن در صورت استفاده دولت سوریه از سلاح شیمیایی، با حمله نظامی امریکا مواجه خواهند شد (Kessler, 2013). در جنگ داخلی سوریه، تجهیز و آموزش برخی گروه‌های مسلح توسط امریکا در راستای همان سیاست «ایزار جنگی جایگزین» امریکا بود که از طریق یک بازیگر غیردولتی، سیاست‌های خود را دنبال می‌کرد. آموزش نیروهای پیشمرگه کردستان سوریه (ی. پ. گ) مثالی از این رویکرد است (Krieg, 2016: 104).

جنگ یمن نیز گویای عدم تمایل امریکا به مداخله مستقیم و به‌خصوص مداخله نظامی برای حل اختلافات درون کشورهای غرب آسیاست. اوپاما در دوران ریاست‌جمهوری خود صراحتاً اعلام کرده بود که تمایلی به درگیری دیگری در جنگ‌های غرب آسیا ندارد. تنها موضعی که دولت اوپاما در قبال جنگ یمن اتخاذ کرد، حمایت سیاسی از حمله نظامی

عربستان بود و به هیچ‌وجه حضور مستقیم نداشت (Northam, 2016).

۳. عدم تمایل به مداخله «گسترده» نظامی در مبارزه با تروریسم

علی‌رغم اهمیتی که مبارزه با تروریسم در گذشته برای امریکا داشت و با وجود نیاز این کشور به دشمنان خارجی برای نظم‌دادن به سیاست‌های امنیتی در مناطق مختلف، دگرگونی در جهت‌گیری‌های امریکا در منطقه غرب آسیا باعث شده است تا امریکا دیگر علاقه‌ای به مداخلات مستقیم و سخت نظامی (عموماً در قالب نیروهای زمینی و اشغال کشورها) در موضوعات مربوط به تروریسم در غرب آسیا نداشته باشد و نسبت به سال ۲۰۰۱ کم‌تر به این موضوع واکنش نشان داده و حتی در برخی موارد بی‌تفاوت باشد (Ayoob, 2016).

عدم اتخاذ یک راهبرد مشخص برای مقابله با داعش، مثالی برای این امر است. بررسی مواضع امریکا در قبال داعش (امری که صرفاً مربوط به امریکا نبوده و تقریباً اغلب کشورهای غربی به همان شیوه عمل کرده‌اند)، نشان می‌دهد که این کشور علاقه چندانی به درگیری با داعش نداشته و صرفاً به دنبال مدیریت تحولات از طریق نیروهای محلی در منطقه عراق و شام است (بهروزی‌لک و هاشمی‌نسب، ۱۳۹۴: ۱۲۲). حضور کم‌هزینه روسیه در تحولات این منطقه و عدم واکنش امریکا به آن نیز شاهد دیگری از تلاش برای برقراری موازنه از راه دور بدون دخالت سخت نظامی است. از این‌رو، به نظر می‌رسد که حداقل در منطقه شامات، امریکا به دنبال موازنه‌سازی «بلندمدت» میان نیروهای منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای دخیل در بحران است.

موازنه از راه دور در غرب آسیا: دلایل

برای کشوری مانند امریکا که یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌های نظام بین‌الملل به حساب می‌آید، تغییر راهبرد در حوزه سیاست خارجی و بین‌الملل تابع عوامل بسیاری است؛ مخصوصاً با توجه به اینکه منطقه غرب آسیا سال‌ها یکی از مهم‌ترین مناطق مورد توجه امریکا بود، پس برای تغییر راهبرد در این منطقه باید دلایل و انگیزه‌های قابل‌قبولی وجود داشته باشد.

به اعتقاد برخی از تحلیل‌گران از جمله استفان والت، تصمیمات نسنجیده جورج دبلیو بوش و دیک چنی برای تغییر نقشه غرب آسیا، باعث شد نقش نظامی امریکا در غرب آسیا پس از حادثه ۱۱ سپتامبر بیشتر شود. همین عوامل باعث شد تا باراک اوباما در سال ۲۰۰۸ با وعده «تغییر» که در سیاست غرب آسیایی امریکا به معنای کاهش مداخلات مستقیم نظامی و خروج نیروهای امریکایی از منطقه بود، بتواند پیروز انتخابات شود. هرچند ارزیابی از میزان موفقیت سیاست خارجی امریکا در یک دهه اخیر محل بحث‌های



متفاوتی بوده است اما نکته‌ای که می‌توان آن را مخرج مشترک این تحلیل‌ها دانست این است که «از دوران اوباما، راهبرد غرب آسیایی آمریکا، یعنی آنچه که به‌خصوص از دهه ۱۹۹۰ به بعد کم‌وبیش پایدار مانده بود، به‌صورت جدی تغییر کرده است». در بخش زیر، برخی از دلایل تغییر راهبرد غرب آسیایی آمریکا مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. کاهش اهمیت انرژی غرب آسیا

اگرچه در گذشته (تا دهه ۱۹۸۰) نفت غرب آسیا سهم بسزایی از صادرات به آمریکا را به‌خود اختصاص می‌داد، اما در حال حاضر تنها ۱۳ درصد از نفت موردنیاز آمریکا از منطقه غرب آسیا (عمدتاً عربستان سعودی با صادرات نزدیک به یک میلیون بشکه در روز) تأمین می‌شود. همچنین به‌گفته مقامات آمریکایی در آینده نزدیک، غرب آسیا نقش کم‌تری در بخش انرژی آمریکا و حتی اروپا ایفا خواهد کرد. همچنین، اعضای هر دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه متعهد شده‌اند که برای استقلال کشورشان در بخش انرژی تلاش کنند. دولت اوباما نیز در همین راستا در مارس ۲۰۱۲، اقدامات سیاستی مؤثری به‌منظور کاهش اتکای آمریکا به انرژی غرب آسیا اجرا کرد. پیشرفت‌های فناورانه نیز (که حاصل سرمایه‌گذاری انبوه دولت فدرال و دولت‌های محلی بود) این کشور را قادر ساخته است تا به سمت تولید انرژی از طریق «نفت سخت»^۱ (یا نفت شیل) و سوخت‌های تجدیدپذیر حرکت کند. در مجموع، افزایش عرضه جهانی و سرعت تولید نفت در آمریکا و متحدان پایدار مانند کانادا از جمله عوامل کاهش وابستگی این کشور به غرب آسیا محسوب می‌شوند (Verrastro, 2012).

در سند امنیتی منتشرشده باعنوان «روندهای جهانی ۲۰۳۰؛ جهان‌های جایگزین»^۲ ضمن تأیید این موضوع، به خودکفایی آمریکا در حوزه انرژی تا سال ۲۰۳۰ با استفاده از فناوری‌های نوین اذعان شده است. به باور کارشناسان شورای اطلاعات ملی آمریکا، عدم نیازمندی این کشور به واردات نفت، به سقوط قیمت نفت در سطح جهان منجر شده و این امر به‌نوبه خود باعث از دست رفتن توانایی اوپک در تعیین قیمت نفت خام می‌شود. در نتیجه کاهش قیمت نفت خام، اقتصاد کشورهای متکی به صادرات نفت متحمل آسیب فراوانی خواهد شد (Global Trends 2030, 2012: 36).

۲. ناکامی در مدیریت نتیجه‌بخش تحولات غرب آسیا

آسیب‌شناسی سیاست‌های گذشته، رویه‌ای رایج میان دولت‌های غربی است. بررسی سیاست‌های غرب آسیایی آمریکا در بیش از دو دهه گذشته، توان آمریکا در تشخیص

اهداف واقع‌بینانه در منطقه و پیگیری آنها را زیر سؤال برده است. عملکرد غرب آسیایی سه رئیس‌جمهور امریکا نشان می‌دهد که حضور مستقیم امریکا در هر یک از مسائل غرب آسیا، آن مسائل را بدتر و میزان خشونت در منطقه را تشدید کرده است.

تشخیص نقش صحیحی که امریکا باید در غرب آسیا بازی کند، دشوار است، زیرا ابزارهایی که امریکا در سیاست خارجی خود به کار می‌برد در تناسب با مشکلات فعلی غرب آسیا نیست. در دهه‌های گذشته ابزارهایی را که امریکا از آنها استفاده می‌کرد، می‌توان ذیل تکیه بر ابزار سخت نظامی خلاصه کرد اما مشکل غرب آسیا، عدم وجود نهادهای کارآمد و مشروع در حاکمیت‌های محلی است. این مشکل با توسل به نظامی‌گری حل نمی‌شود. همان‌طور که تجربه افغانستان و عراق نشان داد، ارتش امریکا نمی‌تواند در ایجاد نهادهای سیاسی مؤثر واقع شود (Walt, 2016).

۳. روشن‌نبودن آینده: پرهیز از حضور مستقیم

بررسی وضعیت غرب آسیا نشان می‌دهد که تداوم رویه گذشته امریکا در غرب آسیا، مشکلات این کشور را تشدید خواهد کرد. این را هم می‌توان ناشی از تجربه بلند عدم درک درست از تحولات عمیقی دانست که بستر راهبردی غرب آسیا را تغییر داده و هم می‌توان آن را ناشی از پیچیدگی زیاد منطقه‌ای دانست که علاوه بر گسل‌های تاریخی، با شکاف‌های تودرتوی متعدد و بازیگران بی‌شماری مواجه است. غرب آسیا در حال تحول است و به نظر می‌رسد که سیاست‌های قدیمی امریکا دیگر از کارایی لازم برخوردار نیستند. کاهش اهمیت انرژی غرب آسیا نیز باعث شده است تا ارزیابی‌های جدید از مداخله مستقیم در این منطقه پیچیده، نتایج متفاوتی در مقایسه با گذشته داشته باشد.

از طرف دیگر، در حال حاضر روابط امریکا با متحدان سنتی خود در منطقه دچار چالش‌های جدی شده است. ترکیه در دوران ریاست‌جمهوری رجب طیب اردوغان به سمت اقتدارگرایی رفته و سیاست‌های آن در مورد مبارزه با داعش و حل معضل سوریه، با اولویت‌های امریکا همخوان نیست. همچنین، راست‌گرایی در رژیم صهیونیستی نیز تشدید شده است. این در حالی است که تل‌آویو همچنان حاضر به قبول پیشنهاد دو دولت نیست و همه تلاش خود را به کار می‌برد تا توافق هسته‌ای با ایران را برهم بزند. مصر بار دیگر به دست حاکمان نظامی خودکامه افتاده و روابط با عربستان نیز به‌خاطر تنش‌زدایی میان واشنگتن و تهران، اختلاف‌نظر در مورد جنگ داخلی سوریه و افزایش نگرانی‌ها در مورد اسلام‌وهابی مورد حمایت دولت عربستان، به خوبی گذشته نیست (Walt, 2016). این چالش‌ها باعث شده است تا آینده تحولات منطقه، نامعلوم و در نتیجه تشدید نااطمینانی، تداوم راهبرد حضور مستقیم و دخالت نظامی، بسیار دشوار و پرهزینه‌تر از گذشته شود.



۴. کاهش انگیزه مداخله مستقیم: پرهیز از هزینه نظامی

برخی از کارشناسان سیاست خارجی آمریکا از جمله کولین دوئک^۱ (۲۰۱۱) بر این باورند که علی‌رغم وجود برخی تهدیدات امنیتی در غرب آسیا از جمله داعش، بهترین راهکار برای آمریکا تجهیز، ترغیب و تفویض قدرت برای مقابله با سازمان‌های تروریستی است. این دسته از تحلیل‌گران که اغلب به‌لحاظ فکری قرابت بیشتری با جمهوری‌خواهان دارند، اذعان می‌کنند که آمریکا دیگر نباید نیرو به منطقه اعزام کند و تمرکز بر آموزش متحدان منطقه، بهترین سیاست برای مدیریت این منطقه پرآشوب است. آنها باور دارند که هزینه انسانی مداخله در غرب آسیا قابل توجه و همراه با هزینه‌ها و تلفات سنگین خواهد بود. از طرف دیگر، به نظر آنها مداخله در غرب آسیا، نتایج راهبردی طولانی‌مدت برای این کشور به‌ارمغان نخواهد آورد.

مشکل دیگری که آنها برای توجیه عدم حضور مستقیم در غرب آسیا بیان می‌کنند، افزایش خطر «سواری مجانی»^۲ است. از نظر برخی محافل سیاسی آمریکا، متحدان منطقه‌ای آمریکا در غرب آسیا به‌دلایلی از جمله بی‌کفایتی سیاسی و نظامی، ارزش سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت را ندارند. علاوه‌براین، حضور نظامی آمریکا در منطقه موجب تخریب چهره آمریکا و افزایش تفکر ضدآمریکایی خواهد شد. پیشنهاد آنها در این ارتباط، جلوگیری از خطر حضور همیشگی در منطقه است (Byman & Bjerg, 2016).

براساس آخرین گزارش «دفتر بودجه کنگره آمریکا»^۳ که در فوریه ۲۰۱۷ منتشر شد، جنگ‌های آمریکا در عراق و افغانستان برای این کشور مبلغ ۲/۴ تریلیون دلار هزینه داشته است. طبق گزارش دیگری که توسط مؤسسه واتسون منتشر شد، مجموع مبالغی که آمریکا در عراق، افغانستان، پاکستان و سوریه تا آگوست ۲۰۱۶ هزینه کرده، ۳/۶ تریلیون دلار است. با اضافه‌کردن هزینه‌های جانبی از جمله هزینه‌های انجام‌شده برای کهنه سربازان و موارد دیگر، آمریکا در طول ۱۵ سال اخیر مبلغ ۴/۷۹ تریلیون دلار برای جنگ‌های غرب آسیا به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم هزینه کرده است (Crawford, 2016).

راهبرد جهانی موازنه از راه دور: مزایا

هرچند راهبرد کنونی آمریکا در غرب آسیا، راهبرد موازنه از راه دور است، اما اجرای این راهبرد تنها به این منطقه محدود نبوده و می‌توان آن را راهبرد جهانی آمریکا دانست. هدف اصلی راهبرد موازنه از راه دور این است که آمریکا حتی‌الامکان خود را از ورود به

1. Colin Dueck
 2. Free Riding
 3. Congressional Budget Office (CBO)



تحولات پرهزینه دور نگه دارد و تنها زمانی وارد صحنه شود که لازم است و در زمان بروز چنین تنش‌هایی نیز امریکا باید مسئولیت امور پرهزینه را به متحدانش واگذار کند. مزیت استفاده از راهبرد موازنه از راه دور این است که با محدود کردن مناطقی که امریکا در آنها حضور نظامی دارد، کشورهای دیگر را وادار می‌کند با اتخاذ سیاست خارجی فعالانه‌تر، هزینه حل و فصل مناقشات منطقه‌ای را پرداخت کنند. این امر موجب می‌شود منابعی که امریکا باید به امور دفاعی تخصیص دهد، کاهش پیدا کند. لذا از این طریق امریکا می‌تواند سرمایه‌گذاری بیشتری در امور داخلی (امور اقتصادی و سرمایه‌گذاری در فناوری‌های جدید) انجام دهد.

همان‌طور که در نمونه غرب آسیا اشاره شد، یکی از اصلی‌ترین دلایل تأکید بر راهبرد موازنه از راه دور، جلوگیری از «سواری مجانی» متحدان است. به نظر برخی از تحلیلگران راهبرد (مانند Bacevich, 2013) پس از پایان جنگ سرد، متحدان امریکا برای محافظت از خود از امریکا سوءاستفاده می‌کردند. به عنوان مثال، در حالی که امریکا ۴/۶ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را صرف هزینه‌های دفاعی می‌کند، متحدان اروپایی امریکا در سازمان ناتو، تنها ۱/۶ درصد و ژاپن تنها ۱ درصد صرف امور دفاعی می‌کنند. همچنین ۷۵ درصد از هزینه‌های نظامی ناتو توسط امریکا تأمین مالی می‌شود (Posen, 2013). به نظر می‌رسد که اظهارات ترامپ و اعضای کابینه دولت او در ارتباط با افزایش مشارکت متحدان اروپایی در هزینه‌های ناتو در همین راستا باشد.

تیلرسون - وزیر خارجه امریکا - در اجلاس وزرای خارجه کشورهای عضو ناتو که ماه مارچ ۲۰۱۷ (فروردین ۱۳۹۶) در بلژیک برگزار شد، از این کشورها خواست هزینه‌های دفاعی خود را تا ۲ درصد تولید ناخالص داخلی‌شان افزایش دهند (Birnbau, 2017). به نظر باری پوزن، در حالی که امریکا بودجه هزینه‌های اجتماعی را برای جبران هزینه‌های بخش سلامت کاهش می‌دهد، اما همچنان هزینه‌های امنیت آلمان و ژاپن را پرداخت می‌کند؛ این یعنی تضمین امنیت و رفاه برای سایر کشورها (Posen, 2013: 5).

مزیت دیگر این راهبرد، جلوگیری از تخریب چهره امریکا در جهان است، زیرا راهبرد موازنه از راه دور، ردپای مداخلات نظامی امریکا در دیگر مناطق را به حداقل می‌رساند. سربازان امریکایی تنها زمانی در خاک یک کشور مستقر می‌شوند که کشور مذکور توسط یک قدرت سلطه‌طلب تهدید شود. از این رو، به جای اینکه امریکا به عنوان یک اشغالگر دیده شود، ناجی نظم و امنیت خواهد بود.

راهبرد جهانی موازنه از راه دور: درس‌های گذشته برای امروز

مرور تاریخی استفاده از این راهبرد نشان می‌دهد که امریکا حدوداً یک قرن از این



راهبرد استفاده کرده و بسیار سود برده است. اما از زمانی که راهبرد این کشور تغییر کرده و حضور مستقیم نظامی را - به‌ویژه در غرب آسیا - انتخاب کرد، هزینه این کشور به‌صورت چشمگیری افزایش و چهره این کشور به شکل وسیعی تخریب شد. حامیان راهبرد موازنه از راه دور، هزینه‌های حمله نظامی به عراق و افغانستان را برای آمریکا بسیار فاجعه‌بار می‌دانند. این جنگ‌ها برای آمریکا بین ۴ تا ۶ تریلیون دلار هزینه داشته و حدوداً ۷ هزار سرباز آمریکایی کشته و تقریباً ۵۰ هزار نفر هم در جریان این جنگ‌ها زخمی شده‌اند. همچنین، بسیاری از کهنه‌سربازان آمریکایی حاضر در این جنگ‌ها دچار افسردگی‌های شدید شده و حتی برخی خودکشی کرده‌اند. این در حالی است که آمریکا کارنامه قابل دفاعی در ارتباط با نتایج حاصل از آن دو جنگ ندارد (Walt & Mearsheimer, 2016).

ارزیابی‌ها (به‌عنوان نمونه، Bacevich, 2013) نشان می‌دهد که در دو منطقه حیاتی از سه منطقه، یعنی اروپا و غرب آسیا، قدرت بالقوه برای هژمون‌شدن وجود ندارد و تنها مشکل در منطقه شرق آسیا - یعنی چین - است. چین به‌دنبال هژمونی در آسیاست و آمریکا باید اقدامات زیادی برای جلوگیری از این امر انجام دهد. حالت ایده‌آل این است که آمریکا از طریق متحدانش در آن منطقه، چین را مهار کند. اما واقعیت این است که کشورهای آن منطقه توان موازنه‌کردن با چین را ندارند. بنابراین، برای اینکه آمریکا بتواند تمرکز خود را معطوف مهار چین کند، نیازی به حضور نظامی در اروپا ندارد و می‌تواند این مسئولیت را به ناتو واگذار کند. دو قدرت این منطقه یعنی روسیه و آلمان نیز در حال ضعیف‌شدن هستند و تهدیدی برای آمریکا به‌حساب نمی‌آیند. در غرب آسیا نیز راهبرد موازنه از راه دور در حال اجراست. براساس راهبرد موازنه از راه دور، والت و مرشایمر (۲۰۱۶: ۸۲) بر این نظرند که بهترین راهکار برای مدیریت چالش‌های غرب آسیا عبارت است از:

- برای مبارزه با داعش، استفاده از توان هم‌پیمانان منطقه‌ای، بهترین راه‌حل موجود برای آمریکاست، زیرا از این طریق نه تنها هزینه‌ای از طرف آمریکا صرف نمی‌شود، بلکه این کشور می‌تواند از طریق فروش تسلیحات، درآمد خوبی هم داشته باشد.
- در مورد سوریه، مدیریت صحنه به روسیه واگذار می‌شود، زیرا سوریه ضعیف - حتی تحت رهبری بشار اسد - تهدیدی برای منافع آمریکا به‌حساب نمی‌آید. حتی در صورت عملی‌شدن سناریوی تجزیه در سوریه، تهدیدی برای آمریکا وجود نخواهد داشت.
- در مورد ایران هم می‌توان با موازنه از طریق متحدان منطقه‌ای، این کشور را مهار کرد.

بنابراین، آمریکا با اتخاذ راهبرد موازنه از راه دور، ضمن اینکه نقش خود را به‌عنوان

تنها قدرت جهانی در غرب آسیا ایفا می‌کند، توان و تمرکز بیشتری صرف اولویت‌های مهم‌تر از جمله حل بحران‌های داخلی و مهار چین در شرق آسیا خواهد کرد.

راهبرد جهانی موازنه از راه دور: تمرکز بر شرق آسیا برای مهار چین

گرایش امریکا به راهبرد موازنه از راه دور، صرفاً نتیجه محاسبات سیاست غرب آسیایی این کشور نیست، بلکه افزایش تهدیدات چین برای قدرت جهانی امریکا نیز باعث شده است تا هم‌زمان با کاهش ارزش غرب آسیا برای امریکا، «مسئله» چین در اولویت سیاست خارجی این کشور قرار گیرد. بنابراین، اتخاذ راهبرد موازنه از راه دور، نتیجه محاسبات سیاست شرق دور امریکا نیز بوده است.

در چند دهه گذشته و با شکل‌گیری جهانی‌شدن، مناطق مختلف از وضعیت‌های متفاوتی برخوردار شدند. شرق آسیا جزء مناطقی بود که از رشد و توسعه اقتصادی قابل‌توجهی بهره‌مند شد. ساختار نظم منطقه‌ای این نقطه از جهان به‌گونه‌ای بود که حضور نیروهای امریکایی را کاهش می‌داد، زیرا خود کشورهای منطقه (به‌جز ژاپن) امنیت آن را برعهده گرفتند. اما در سال‌های اخیر باتوجه‌به ظهور چین و گسترش نقش این کشور در شرق آسیا، توجه امریکا مجدداً به این منطقه معطوف شده است. در طی دهه‌های گذشته، دورشدن امریکا از تحولات این منطقه به‌شدت موجب نگرانی سیاست‌مداران کشورهای این منطقه بوده است. به‌طوری‌که از سال ۲۰۰۵ دیگر از امریکا برای حضور در «اجلاس همکاری‌های اقتصادی آسیا - پسیفیک» دعوت به‌عمل نیامده است (خوش‌هیکل آزاد، ۱۳۹۲: ۸).

علاوه‌براین، باتوجه‌به پیشرفت‌های قابل‌توجه چین، سیاست‌گذاران امریکا تصمیم گرفتند به‌منظور ایفای نقش مؤثرتر در راستای منافع ملی‌شان و همچنین مهار چین و جلب اطمینان متحدان امریکا در آن منطقه، راهبرد خود را در منطقه شرق آسیا تغییر دهند. از ۲۰۱۲ به بعد نیز تنش‌های مرزی میان چین و ژاپن بر سر جزایر دیائویو که از دیرباز وجود داشت نیز رو به وخامت گذاشت (Chen, 2013: 51). درواقع، درپی همین رخدادها بود که تغییر جدی در مأموریت‌های نظامی نیروی دریایی امریکا به‌وجود آمد و شرق آسیا به‌عنوان یکی از اولویت‌های اصلی راهبرد سیاست خارجی امریکا تعریف شد.

هیلاری کلینتون - وزیر خارجه وقت امریکا - در مراسم پنجاهمین سالگرد تأسیس «مرکز شرق و غرب»^۱ ضمن اشاره به تمایل امریکا برای بازگشت مجدد به منطقه شرق آسیا، به این نکته تأکید کرد که آینده امریکا به آینده آسیا پیوند خورده است. وی تأکید کرد که «امریکا بازگشته که بماند» (Clinton, 2010). در همین راستا، دولت اوباما در پاییز



۲۰۱۱ گزارش داد که مرکز توجه سیاست خارجه، امنیت ملی و منافع اقتصادی امریکا به سوی آسیا تغییر خواهد کرد. این امر از آن به بعد تحت عنوان «تغییر راهبرد به سوی آسیا - اقیانوسیه»^۱ شناخته می‌شود (Chen, 2013: 57). اوباما همچنین در ۵ ژانویه ۲۰۱۲ با اشاره به قدرت جدید اقتصادی و نظامی چین، رشد اقتصادی چین را عاملی در تقویت توان نظامی آن کشور دانسته که موازنه جدیدی در آسیا با هژمونی این کشور در منطقه و حتی در سطح جهان به وجود آورده است (Smith, 2012).

به زعم برخی کارشناسان سیاست خارجی امریکا از جمله دنیل بایمن^۲ و سارا مولر^۳ (۲۰۱۶)، تعارض منافع چین در منطقه با اهداف امریکا کاملاً جدی است. آنچه که تهدید چین را برای امریکا جدی‌تر می‌کند، تلاش این کشور در جهت هژمون شدن در آسیاست. باتوجه به سرمایه‌گذاری‌های کلان چین در غرب آسیا، گردش مالی سنگین این کشور در منطقه علاوه بر دسترسی بیشتر، نفوذ گسترده‌تر نیز به دنبال داشته است. در راستای راهبرد موازنه از راه دور، هدف اصلی امریکا مهار چین در مرزهای خود و وادار کردن آن به تخصیص بودجه کلان به بخش نظامی است (Cordesman, 2016: 15).

از طرف دیگر، دولت‌های غرب آسیا می‌دانند در دو دهه آینده، امریکا نیاز چندانی به نفت آنها نخواهد داشت و چین، بزرگترین واردکننده نفت از غرب آسیا خواهد بود. همین امر باعث شد تا کشورهای منطقه به چین نزدیک‌تر شوند و حتی «مرسی» - رئیس جمهور سابق مصر - در سپتامبر ۲۰۱۲ و «ملک سلمان» - پادشاه عربستان - در ماه مارس ۲۰۱۷ برای اولین بار به چین سفر کردند. براساس گزارش رویترز، در سفر «ملک سلمان بن عبدالعزیز» پادشاه عربستان به چین، ۳۵ سند همکاری به ارزش ۶۵ میلیارد دلار از جمله یادداشت تفاهم در بخش‌های تولیدی، انرژی، صنعتی، انتقال فناوری و سرمایه‌گذاری به امضا رسیده است (Reuters, 2017).

علاوه بر بحث انرژی، چین به عنوان بازیگری محسوب می‌شود که سایر منافع راهبردی امریکا را تهدید می‌کند. فروش تسلیحات چین به غرب آسیا به شدت رو به افزایش است و این کشور بعد از امریکا و روسیه در جایگاه سوم قرار دارد. دامنه نفوذ تسلیحاتی چین به قاره افریقا هم گسترش پیدا کرده و این کشور قراردادهای جدید تسلیحاتی سنگینی با کشورهایایی از جمله الجزیره و مراکش نیز امضا کرده است (Byman & Bjerg, 2016). در کتاب «استراتژی امنیت ملی امریکا در قرن ۲۱»^۴ که در سال ۱۹۹۳ تدوین شد بر این امر

1. Pivot to Asia

2. Daniel Byman

3. Sara Bjerg Moller

4. A NATIONAL SECURITY STRATEGY FOR A NEW CENTURY

نیز تأکید شده است که تا ۲۵ سال آینده کشورهای بزرگ از جمله روسیه و چین ممکن است درصدد باشند با زور یا تهدید به استفاده از توان رزمی یا به شیوه وابسته کردن کشورها به لحاظ تسلیحات، نفوذ منطقه‌ای خود را گسترش دهند (دهمشگی و دیگران، ۱۳۸۳: ۲۱۲)

بنابراین، امریکا به منظور مقابله با هژمونی طلبی چین و دستیابی به منافع بالقوه در شرق آسیا، رویکرد خود را تغییر داده و بر منطقه شرق آسیا متمرکز شده است. به نظر کنیس لیبرتال^۱ - از تحلیل‌گران ارشد مؤسسه بروکینگز - پیام اصلی این تغییر راهبرد این است که امریکا قصد دارد برای دهه‌های آتی، نقش رهبری در شرق آسیا ایفا کند (Lieberthal, 2011).

طبق آنچه در سال ۲۰۱۲ در سند پنتاگون باعنوان «رهنمودهای استراتژیک دفاعی امریکا»^۲ اشاره شده است، منافع اقتصادی و امنیتی امریکا به‌طور جدایی‌ناپذیری با تحولات هلال گسترده شده از غرب اقیانوس آرام و شرق آسیا تا منطقه اقیانوس هند و جنوب آسیا ارتباط دارد و ترکیبی از چالش‌ها و فرصت‌های رو به افزایش به وجود آورده است. بنابراین، درحالی‌که ارتش امریکا به مشارکت خود برای ایجاد امنیت در سطح جهان ادامه می‌دهد، ما ملزم به توازن به سمت منطقه آسیا - اقیانوسیه خواهیم بود. روابط ما با متحدان آسیایی و شرکای اصلی، برای ثبات آینده و رشد منطقه حیاتی هستند (Panetta, 2012: 3).

نتیجه‌گیری

بررسی سیاست خارجی امریکا در مناطق مختلف جهان - به‌ویژه سه منطقه راهبردی برای منافع این کشور (اروپا، شرق آسیا و غرب آسیا) - حاکی از تغییر مشهود در سیاست خارجی آن است. امریکا در دهه گذشته ناکامی‌هایی را در سیاست خارجی خود داشته که تأثیر جدی بر سیاست‌گذاری این کشور در حوزه خارجی داشته است. مهم‌ترین عوامل عبارتند از: هزینه‌های سنگین و بدون نتیجه ناشی از مداخله مستقیم در تحولات غرب آسیا، کاهش اهمیت این منطقه برای امریکا، حضور روسیه در مناطق مختلف و تعارض منافع آن با امریکا (مداخله روسیه در تحولات اوکراین، حضور نظامی در سوریه و...)، لزوم پیگیری منافع ملی این کشور در سایر حوزه‌های جغرافیایی به‌ویژه شرق آسیا، نفوذ و تأثیرگذاری بیشتر در این منطقه، مهار چین و پیشبرد منافع اقتصادی امریکا در آسیای شرقی. به‌نظر می‌رسد امریکا - به‌ویژه از زمان روی کار آمدن دونالد ترامپ - تلاش می‌کند با

1. Kenneth G. Lieberthal

2. Sustaining US global leadership: priorities for 21st century defense

استفاده از سیاست «تهدیدزایی» که یکی از ابزارهای مورد تأکید در راهبرد «موازنه از راه دور» است، به مدیریت مناطق راهبردی جهان از جمله اروپا، شرق آسیا و غرب آسیا بپردازد. این کشور با ایجاد یک تهدید فرضی در هریک از مناطق مذکور و تلاش برای بسیج کردن هم‌پیمانان خود علیه کشورهایی که از نظر آنها به اصطلاح تهدید به حساب می‌آیند، تلاش می‌کند تا میان بازیگران اصلی هر منطقه، موازنه‌ای در جهت حفظ هژمونی آمریکا ایجاد کند. در این راستا، کشور روسیه در اروپا، ایران در غرب آسیا و چین و کره شمالی (البته کره شمالی جزء تهدیدات اصلی امنیت ملی آمریکا به شمار نمی‌آید و آمریکا برای صرفاً برای توجیه مداخلات خود از این بهانه نیز استفاده می‌کنند) در شرق آسیا، کشورهای تهدیدکننده امنیت جهان از نظر سیاست‌گذاران آمریکا هستند. این سیاست (تهدیدزایی) به سیاست‌گذاران آمریکا اجازه می‌دهد تا از این طریق، به اهداف کوتاه، میان و بلندمدت خود دست یابند.

پیمان‌های امنیتی و قراردادهای تسلیحاتی روبه‌افزایش آمریکا در سال‌های اخیر با کشورهایی همچون عربستان (به منظور مقابله با تهدید ایران)، فروش ابزار و تسلیحات بازدارنده به کره جنوبی و ژاپن (به منظور مقابله با تهدید کره شمالی) و پیمان‌های امنیتی و فروش سلاح به کشورهای شرق اروپا از یک طرف و مشارکت مالی و نظامی بیشتر اروپا در سازمان ناتو (به منظور مقابله با تهدید روسیه)، نشان از آن دارد که آمریکا قصد دارد برخلاف گذشته، به جای اتخاذ یک راهبرد بزرگ، با استفاده از سیاست تهدیدزایی، ضمن حفظ منافع در مناطق مختلف، به موازنه‌سازی از راه دور با هدف تضمین هژمونی خود بپردازد. اینکه راهبرد موازنه از راه دور می‌تواند به تولید نظم‌های منطقه‌ای جدید یا به گسترش بی‌نظمی در مناطق مختلف منجر شود، پرسشی است که نیاز به انجام تحقیقات متعدد دارد. با این حال، آنچه می‌توان با اندکی ضریب خطا بیان کرد این است که حداقل در منطقه غرب آسیا، موازنه‌سازی از راه دور، راهبردی عقلانی و کم‌هزینه با توجه به ویژگی‌های این منطقه است.

در این راستا، جمهوری اسلامی می‌تواند به منظور مقابله با اقدامات آمریکا، به تشکیل اتحاد و ائتلاف‌های منطقه‌ای با همکاری کشورهایی دست بزند که دارای اشتراک منافع با هم هستند. به عنوان مثال، کشورهایی از قبیل قطر، کویت، عمان و... زمینه‌های لازم برای همکاری با جمهوری اسلامی ایران را دارند. از طرف دیگر، کشوری مانند ترکیه نیز در صورتی که منافعش تأمین شود، حاضر به همکاری‌های گوناگون خواهد بود.

لذا در پژوهش‌های آتی می‌توان نحوه تعامل با کشورهای مذکور و تعریف اشتراکات و منافع فی‌مابین آنها را مورد بحث و بررسی قرار داد.

منابع

- آهوپی، مهدی (۱۳۹۵). تحلیلی بر راهبرد اتحادهای امریکا در خاورمیانه و گزینه‌های محتمل در قبال ایران، **فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل**، دوره اول، شماره ۲۳.
- بهروزی‌لک، غلام‌رضا و هاشمی‌نسب، سیدسعید (۱۳۹۴). چگونگی رشد داعش در سوریه و عراق و راهبردهای مواجهه با آن، **فصلنامه پژوهش‌های منطقه‌ای**، شماره ۹.
- خوش‌هیکل آزاد، محمد (۱۳۹۲). بازگشت امریکا به شرق آسیا و رویکرد نظام امنیتی منطقه، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال بیست و هفتم، شماره ۳.
- دهمشگی، جلال؛ فرهنگی، بابک و راه‌چمنی، ابوالقاسم (۱۳۸۳). **استراتژی امنیت ملی امریکا در قرن ۲۱**، تهران: انتشارات ابرار معاصر تهران.
- گوهری‌مقدم، ابوذر (۱۳۹۲). الگوی رفتاری امریکا در قبال بیداری اسلامی: عمل‌گرایی محتاطانه، **پژوهش‌های راهبردی سیاست**، دوره ۲، شماره ۶.
- متقی، ابراهیم؛ بقایی، خرم و رحیمی، میثم (۱۳۸۹). بررسی سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر (براساس رویکرد واقع‌گرایی تهاجمی)، **فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی**، دوره ۲، شماره ۴.
- محمدزاده ابراهیمی، فرزاد و دیگران (۱۳۹۵). راهبرد خاورمیانه‌ای اوباما؛ از واگذاری مسئولیت تا همراهی محدود، **فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی**، شماره ۲۵.
- Ayoob, M. (2016), "It's Time for America to Disengage From the Middle East", **The National Interest**, available at: <http://nationalinterest.org/blog/the-skeptics/its-time-america-disengage-the-middle-east-16799>
- Bacevich, A. J. (2013), **The new American militarism: How Americans are seduced by war**, New York: Oxford University Press.
- Birnbaum, M (2017), "Tillerson clashes with NATO allies on defense spending at Brussels meeting", **Washington Post**, March 31.
- Byman, D., M. Bjerk (2016), **The United States and the Middle East: Interests, Risks, and Costs**, New York: Oxford University Press.
- Chen, R. (2013), "A Critical Analysis of the US "Pivot" toward the Asia-Pacific: How Realistic is Neo-realism?" **Connections: The Quarterly Journal**, Vol. 12, No. 3.
- Clinton, H. R. (2010), "Remarks on regional architecture in Asia: Principles and Priorities", **Honolulu**, Hawaii, January, 12.
- Cordesman, A. (2016), "Estimates of Chinese Military Spending", **center for strategic and international studies**, September 28.
- Deni, John R. (2014), **Augmenting Our Influence: Alliance Revitalization and Partner Development**, United States Army War College, Strategic Studies Institute.



- Dueck, C. (2011), "The Accommodator: Obama's foreign policy", **Policy Review**, Vol. 169, No. 13.
- Henriksen T.H. (2017), "Barack Obama: A Foreign Policy of Disengagement", In **Cycles in US Foreign Policy since the Cold War**, American Foreign Policy in the 21st Century, Cham: Palgrave Macmillan.
- Kessler, G. (2013), "President Obama and the 'red line' on Syria's chemical weapons", **The Washington Post**, July 17.
- Krauthammer, C. (2016), "Hillary Clinton is status quo candidate", **The Clarion-Ledger**, June 25.
- Krieg, A. (2016), "Externalizing the burden of war: the Obama Doctrine and US foreign policy in the Middle East", **International Affairs**, Vol. 92, No. 1.
- Layne, C. (2007), "Who lost Iraq and why it matters: the case for offshore balancing", **World Policy Journal**, Vol. 24, No. 3.
- Lieberthal, K. (2011), "The American Pivot to Asia", **Foreign Policy**, No. 21.
- Londoño, E. (2010), "Operation Iraqi Freedom ends as last combat soldiers leave Baghdad", **The Washington Post**, Aug 19.
- Londoño, E. (2013), "Study: Iraq, Afghan war costs to top \$4 trillion", **The Washington Post**, Mar 28.
- MacAskill, E. (2009), "Afghanistan: US Forces: Obama Accused of Dithering over Troops", **The Guardian (UK)**, No. 3.
- Mearsheimer, J., & S. M. Walt (2016), "The Case for Offshore Balancing: A Superior US Grand Strategy", **Foreign Affairs**, No. 95.
- N. I. C. (2012), "Global Trends 2030: Alternative Worlds", **National International Council**, available at: <http://www.atlanticcouncil.org/publications/reports/global-trends-2030-alternative-worlds>
- Northam, J (2016), "As Yemen's War Worsens, Questions Grow About The U.S. Role", **National Public Radio**, available at: <http://www.npr.org/sections/parallels/2016/10/11/497563923/u-s-reconsiders-support-of-saudi-led-coalition-in-yemen-conflict>
- Panetta, L. (2012), **Sustaining US global leadership: priorities for 21st century defense**, Washington, D.C: US Department of Defense.
- Posen, B. R. (2013), "Pull back: The case of a less activist foreign policy. **Foreign Affairs**", No. 92.
- Reuters (2017), "China, Saudi Arabia eye \$65 billion in deals as king visits", available at: <http://www.reuters.com/article/us-saudi-asia-china-idUSKBN16N0G9>
- Schwarz, B., & C. Layne (2002), "A new grand strategy", **Atlantic Monthly**, Vol. 289, No. 1.



- Smith, A. (2012), "Obama's New Imperialist Strategy", **International Socialist Review**, Issue 83.
- Sobhy, S. (2005), **The US Military Presence in the Middle East Issue and Prospects**, Pennsylvania: U.S. Army War College.
- Sutter, R. G. et al. (2013), **Balancing acts: The US rebalance and Asia-Pacific stability**, Elliot School of International Affairs, The George Washington University.
- Thompson, L. (2012), "What Happens when America no longer needs Middle East oil? ", **Forbes**, Dec 3.
- Verrastro, F. A. (2012), "The Role of Unconventional Oil and Gas: A New Paradigm for Energy", **Center for Strategic and International Studies**, available at: <https://www.csis.org/analysis/role-unconventional-oil-and-gas-new-paradigm-energy>
- Walt, S. (2016), "The United States Should Admit It No Longer Has a Middle East Policy", **Foreign Policy**, Jan 29.
- Warrick, J. (2013), "More than 1,400 killed in Syrian chemical weapons attack, US says", **The Washington Post**, Aug 30.

